



ماهنامه فرهنگی - مذهبی منجی  
وابسته به کانون انتظار دانشگاه اصفهان  
شماره سی و هفتم - دی ماه ۱۴۰۲

# دَارِ دَرَمَانِ اَمَدَنْتِ دِيرْمِي شَوْد



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه فرهنگی، اجتماعی، مذهبی (منجی)

**صاحب امتیاز:** کانون انتظار دانشگاه اصفهان  
**مدیرمسئول و سردبیر:** مهدیه سادات موسوی  
**طراح و صفحه آرا:** مطهره جان نثاری  
**ویراستار:** زهرا ابراهیمی  
**هیئت تحریریه:** سهیلا محمدی دوست ، فائزه داودی،  
سهیلا رضایی ، زهرا ابراهیمی، عارفه طاهری  
مهدیه سادات موسوی

منتظر انتقاد و پیشنهاد های شما هستیم  
راه ارتباطی با مدیرمسئول

@monji\_entezar



معاونت فرهنگی اجتماعی

کانون فرهنگی انتظار

@kanoon\_entezar\_esf



## سر مقاله

مهت اجازه داد که مادر بخوانت  
ولادت مادر خوبی‌ها، حضرت زهراى مرضیه «سلام الله  
عليها» را به تمامی خوانندگان این شماره تبریک و تهنیت  
عرض کرده و ان شاء الله سایه لطف و رحمت مادریشان  
همیشه بالای سر ما باشد.

همچنین ولادت حضرت مسیح و سال نو میلادی را به  
مسیحیان عزیز تبریک می‌گوییم.

اما دی‌ماه تا همیشه برای ما یادآور تلخی دارد. امان از  
آن روزی که یتیم شدیم و سردارمان را به شهادت رساندند.  
اما دشمنان به همین راضی نشدند و اکنون پس از  
چهارسال، باز هم از حاج قاسم، مزارش، زائرانش، تصویر  
و اسم و رسمش و هرآنچه به او مرتبط می‌شود، هراس  
دارند.

اتفاقی که در چهارمین سالگردشان در کرمان رخ داد، بسیار  
تلخ و ناراحت کننده بود.

قریب به صد تن از دوستداران ایشان، مظلومانه در حادثه  
تروریستی به شهادت رسیدند و به جای زیارت مزار سردار،  
به حضورشان مشرف شدند.

برای خانواده‌های شهدای کرمان صبر آرزو کرده، باشد تا  
تسلی قلب داغ دیده شان باشد.

تعجیل کن...

به خاطر صدها هزار چشم  
ای پاسخ گرامی **اَمَّنْ يُجِيبُهَا**

# هنوز زمان آن نرسیده ...



## عارفه طاهری

هنوز زمان آن نرسیده است؟ این سوالیست که هر روز در ذهنم مرور می شود...  
تا کی؟

تا کی این طرف و آن طرف به دور خود بچرخم و روزها را شب کنم و شبها را به صبح برسانم و ندانم که رضایت تو را جلب کرده‌ام یا نه؟

دانشگاه، درس، تفریح، ورزش و... همه و همه را هم که به نحو احسن در طول روز انجام دهم، آخر شب با خود زمزمه می‌کنم: آیا آنگونه که باید، به چشم تو آمده‌ام؟

راستش را بخواهی گاهی اوقات می‌ترسم! می‌ترسم از آنکه به دردت نخورم، می‌ترسم از آنکه بیای و بررسی: برای آمدنم چه کردی؟ و من هیچ نداشته باشم که پاسخ دهم. از شرمندگی آن لحظه می‌ترسم آقا...

آخر دم می‌خواهد زمانی که می‌آیی، با افتخار سر بلند کنم و بگویم: زندگی و جوانیم را وقف آمدنتان کردم آقا جان...  
عجب لحظه زیبایی می‌شود آن زمان که پدرانه به من می‌نگری و من چه می‌خواهم بیشتر از آنکه لبخندی باشم بر چهره نورانیتان؟

حقیقتش را بخواهی اوضاع جوانیمان خیلی بیش از آنچه که تصور می‌کردیم، بی‌ریخت شده است.

زندگی هایمان رنگ و بویی از تو ندارد و در دل هایمان نقشی از محبت تو بسته نشده است! در پی همه چیز می‌دویم و نمی‌دانیم که همه چیز تویی! در این اوضاع آشفته که درمان دردها، نمک است و پانسمن زخم‌ها خارو خاشاک، بارقه‌ای در دل هایمان نهفته است به

نام «منجی» یعنی که شما نجات دهنده ما هستید و ما باید زمینه را برای وجود و ظهور شما فراهم کنیم.  
خلاصه که سرتان را درد نیاورم آقا. ماها نه آنکه نخواهیم، نمی‌توانیم!

اصلاً چرا نباید بخواهیم که نوکر شما باشیم؟ اما غرق شده‌ایم. غرق این دنیای وانفسا و پر زرق و برق چشمان را کور و سرمان را گرم کرده است. ما دستايمان را بیرون آورده‌ایم تا شما آن را بگیرید و ما را از این منجلابی که غرق در آن شده‌ایم، بیرون بکشانید. ما امیدواریم؛ امیدوار به اینکه کمکمان کنید تا آداب منتظر بودن را آنگونه که شما می‌خواهید، انجام دهیم، نه آنگونه که خودمان گمان می‌کنیم درست است.

مدتیست مصرعی از مولانا را مدام با خود زمزمه می‌کنم که گویا از زبان شماست،

«... به عاقبت به من آیی که منتها منم»

آری! منتهای زندگی ما، شما هستید یا بن‌الصالح... پس دعایمان کنید تا بتوانیم موانع ظهورتان را از میان برداریم.

# إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

زهرا ابراهیمی



روزی بود و روزگاری، جهانی وجود داشت که خیلی با جهان امروزی، متفاوت بود. از کدامان برایت بگویم؟! از دخترانی که یک ساعت از تولدشان نگذشته، به خاطر نفرت پدرانشان دوباره به سمت خداوند برگردانده می‌شدند بی‌آنکه آزادی داشته باشند، بی‌آنکه اختیار زندگی کردن و نفس کشیدن داشته باشند؟ یا از ظلم به فقرا و مساکین بگویم یا ظلمی که به زنان میشد. زنانی که نه به عنوان مایه مهر و محبت خانه بلکه به عنوان نوکر و کلفت به خانه‌شان می‌آوردند؟! زنانی که هیچ جایگاهی در میان مردم جاهل نداشتند.

زنانی که اگر از آنها پرسی زائیده نمی‌شد، بلافاصله شادی او را با زنده به گور کردن دخترش به غم تبدیل می‌کردند. در همان زمانه دختری به دنیا آمد که تمام دنیا را تکان داد، آن فرشته، برای تمام دختران جهان، آزادی آفرید. او بود که دختران را از هلاکت نجات داد. پدرش او را «فاطمه» نامید و پروردگارش او را کوثر خطاب کرد.

آنقدر معصوم بود که او را به دور از آتش دانستند. او سراسر خیر بود و برکت، از همان ابتدا بانو بود، بانویی که به واسطه او جهان دگرگون شد و جانی دوباره گرفت. وقتی حضرت زهرا «س» به دنیا آمد، شد جان پدرش و عزیز مادرش متحول کننده احوال جهانیان شد. همان کسی که پروردگار عالم در مورد ایشان خطاب به پیامبر «ص» فرمودند: ای احمد! اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم و اگر علی نبود تو را و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را خلق نمی‌کردم. تمام جهان به فدایت فاطمه جان.

این دختر همان دختر بیست که قبل از تولدش با مادرش راز و نیاز می‌کرد و پاک‌ترین زنان عالم، دور مادرش حلقه زنده تا تنها ماند. دختری که در دامش یازده معصوم پرورش یافتند تا بشوند از بهترین‌های روزگار و مردم به این درک برسند که آنان اجابت کننده دعاها و آرزوهایشان هستند. اما حیف و صد حیف که انسان‌ها، قدر این ولی نعمت‌ها را ندانستند. خدا هم آخرین فرستاده‌اش را از چشم بیگانگان و نامحرمان پنهان کرئ تا در زمانی که مردم آن را بخوانند، ظهور کند.

مگر نبود که خداوند انسان را خلیفه خودش قرار داده بود؟! مگر نه اینکه خداوند انسان‌ها را صالح و وارثان زمین قرار داده بود؟! به کجا می‌روییم که شاهدان صحنه محشر را آنقدر آزار داده‌ایم که خداوند آسمان‌ها و زمین ما را از شناخت آنها محروم کرده‌اند؟

ما که این روزها از آزادی دم می‌زنیم هیچ فکر کرده‌ایم که آزادی را از امام‌مان و خاندانش گرفته‌ایم؟ روزگاری همان‌هایی را که لعن و نفرین می‌کنیم، امام‌مان را یکی پس از دیگری منزوی و خانه نشین کردند، یکی را با غضب خلافت، یکی را با صلح، یکی را با شهادت و... به کجا می‌روییم؟ با خود فکر کرده‌ایم؟ ما هم که داریم همین کار را می‌کنیم! نه تنها راهنمای هدایت‌مان را از خود دریغ کرده‌ایم که با کردار و رفتارمان، گاهی صحبت‌هایمان و دم از آزادی زدن‌هایمان، جگرشان را خون می‌کنیم.

کمی به خود بیاییم. اگر کمی تلاش کنیم تا به سمت منبع خیر و خوبی برویم، آنها ده قدم بیشتر به سمت ما می‌آیند. تلاش کنیم تا اگر قلبشان را از غم پر کرده‌ایم، جبران کنیم. خداوند سبحان ما را به تفکر و تعقل و خردورزی دعوت کرده. بیایید با کمی فکر کردن به اتفاقات جهان هستی تا به امروز، جایگاه خود را در این جهان پیدا و بتوانیم آن خاندان پر مهر و بزرگواری را یاری کنیم. به یاد داشته باشیم که بانوی خوبی‌ها، در هر زمانی، یک مسئولیت اجتماعی داشت.

زمانی دلسوز بندگان خدا، زمانی معلم، گاهی پرستار، درمان دل‌های بیقرار، اما همیشه به تربیت فرزندان و مادر بودنش افتخار می‌کرد و آن را موهبتی اعطا شده از جانب پروردگار می‌دانست. ای زنان ایران زمین، ای زنان جهان، به مادری کردن برای فرزندان‌تان ببالید، این تنها فعالیت اجتماعیست که شما می‌توانید با آن تأثیر گذارترین، در جهان، نه فقط در زمان نسل خود، که در نسل‌های بعدی باشید.

# شما بی صاحب نیستید!..



## فائزه داودی

پاشنه کفشش را بالا کشید و دو طرف عبایش را به هم نزدیک کرد. از مسجد بیرون آمد و راه خانه را پیش گرفت. ذکر زیر لبش را فقط وقتی قطع می‌کرد که می‌خواست به رهگذران سلام بدهد. هرچند سلام هم یک ذکر است! نام خداست و طراوت و سلامتی دارد.

از کوچه به سمت خانه پیچید. قدم‌هایش آرام بود چون می‌دانست کسی در خانه نیست که منتظر او باشد تا با هم سفره ناهار بنشینند. اهل خانه همه به سفر رفته بودند و او مانده بود تا نبودنش وقفه‌ای در جلسات مسجد ایجاد نکند. به ده قدمی خانه نرسیده بود که سربلند کرد و چیزی دید که از دیدن آن نه غمگین شد و نه ترسی به خود راه داد. صاحبخانه عاقبت، تهدیدهایش را عملی کرده بود و همه اسباب و اثاثیه منزلش را بیرون ریخته بود. دوباره سرش را به زیر انداخت و نزدیک وسایل شد. glandani که روی صندوقچه بود را پایین گذاشت و روی صندوقچه نشست. همچنان زیر لب ذکر می‌گفت.

دم ظهر بود و مردان محل، همه از کار و کاسبی به خانه برمی‌گشتند تا خواب ظهرانه را از دست ندهند. هر کس که از کوچه می‌گذشت، چپ‌چپ نگاهی به اثاثیه کم و کهنه وسط کوچه و مردی که با آرامش کنار وسایل نشسته بود نگاه می‌کرد. یکی از رهگذران او را شناخت. صدایش را در گلویش انداخت و گفت: (مگر سربازان امام زمان هم آواره می‌شوند؟ می‌بینم که آن کسی که می‌گفت شاگرد امام صادق است، حالا وسط کوچه با وسایلی که صاحبخانه‌اش بیرون ریخته تنها نشسته! از آن دیوار ولایتی که به آن تکیه زده بودی چه خبر؟)

ذکر زیر لب مرد، لحظه‌ای قطع شد. قلبش همزمان با بغضش شکست. قطره‌های اشک روی دانه‌های خاکی تسبیح افتاد و مهره تسبیح خیس شد. در دل گفت: (آقای من، شنیدی؟ حالا دیگر همه من را به نام تو می‌شناسند. مردم من را منصوب به تو می‌دانند. خودم که هیچ، نمی‌خواهم برای نام تو بد شود. حالا خودت می‌دانی! من مملکت شما هستم و صلاح مملکت خویش را هم خسروان دانند.) و دوباره تسبیح را به ذکر گفتن چرخاند...

مهره تسبیحی که از اشک مرد خیس شده بود، از زیر انگشت مرد رد می‌شد که یک وانت روبروی مرد ایستاد.. راننده صدا زد: (آ شیخ مرتضی زاهد تویی؟) مرد گفت: (بله) راننده وانت، بی هیچ حرفی پیاده شد. اثاثیه را بار ماشین کرد و گفت: (آ شیخ مرتضی سوار شو.) راننده چند کوچه آن طرف‌تر جلوی یک خانه ایستاد. اسباب منزل شیخ مرتضی را در یک خانه پیاده کرد، دم رفتن، راننده کلید خانه را به مرد داد و گفت: (ما کارمان را کردیم. این هم کلید خانه جدیدت.) مرد که سر در نمی‌آورد، با حیرت کلید را گرفت و گفت: کجا می‌روی؟ این خانه مال کیست؟ از طرف چه کسی آمدی و که هستی؟

راننده گفت: من چیزی نمی‌دانم. فقط در همین حد می‌دانم که کسی که ما را به اینجا فرستاد، نامش آ سید مهدی بود. یک مهره دیگر از تسبیح شیخ از اشک خیس شد. شیخ مرتضی پرسید: چیز دیگری نگفت این آ سید مهدی؟ راننده سرش را نزدیک گوش آ شیخ مرتضی کرد و به آرامی جواب داد: گفت اگر پرسیدی، به تو بگویم که آ سید مهدی گفت: شما بی صاحب نیستید.

اگر در سختی قرار گرفتید، می‌خواهیم شما را رشد دهیم وگرنه ما حواسمان به شما هست... راننده که رفت، همه مهره‌های تسبیح آ شیخ مرتضی زاهد، از اشک خیس بودند...

# همه به انتظار او

سهیلا محمدی دوست



حکم پایانی بر تمام سختی‌ها و رنج‌های دست‌ساز بشر، ستم‌های روا داشته شده، چشم‌های به اشک نشسته و دل‌های خون‌شده، نقطه اتمام قصه تاریک ظلم بر آن کودکی که از دنیای بزرگترها، تنها زشتی و بدی‌اش را دید و چشید، و فرحبخش و قره‌العین دل‌های منتظر و صفابخش و تحول‌دهنده روزها و ساعت‌های تهی از انسانیت و محبت قلبی آدمیان دنیای فانی، امید ناامیدان و ثروت‌نیازمندان، دستگیر ناتوان و قوت و نیروی زانوی زمین‌گیر در دنیا. منجی بشریت و برپاکننده حکومت عادلانه جهانی، «مهدی موعود»، فرزندی از ذریه حضرت زهرا که درود ویژه پروردگار بر ایشان باد، کسی که ضرورت ظهور و حضورشان در تمامی ادیان پر اهمیت دانسته شده است و ادیان الهی، همه در ظهور پرفیض منجی از سوی خدای مدبر و عالم، در جهت نجات آدمیان و بخشیدن صلح و امید و خیر به جهان آکنده از ظلم و درد، اندیشه و نظری مشترک دارند، و همگی اتفاق نظر دارند که حکومت عدل الهی در زمین به دست موعود خدا برقرار خواهد شد و تقریباً این موضوع را نیاز بشریت در نظری می‌گیرند. در کنار این‌ها، عقل و وجدان پایان وضع کنونی را با شروع حکومت انسانی، اخلاقی و عادلانه امام زمان می‌دانند. اسلام و مذاهب آن و ادیان مسیحیت و یهودیت در انتظار منجی و نجات‌دهنده دنیا هم نظرند و شاید تنها اختلافشان مربوط به چگونگی ظهور باشد. و مبارک باد شیرینی سال نوی میلادی بر ملت پیرو حضرت مسیح (ع)، پیامبر دارای مقام خدا و عزیز و محب دل‌مریم مقدس، که درود شایسته خدا بر آن دو باد. بر پیامبری که به اذن پروردگار از ستم و ظلم مردمان امان یافتند و به ادامه زندگی در قرب خدای خود پرداختند. در پیرامون مسئله زنده ماندن حضرت مسیح نظرهایی ارائه شده است که مهم‌ترین آنها اعتقاد اسلام و کتاب خدا بر بازگشت دوباره ایشان به همراه حضرت مهدی در زمان ظهور است.

در آن روز باشکوه که انتظارها به پایان رسیده است حضرت مسیح در کنار حضرت بزرگوار مهدی نزل خواهند کرد و نماز اقامه خواهند نمود، و این یعنی تکمیل زنجیره پیامبران و رهبران الهی. در کشف الغمه ذکر شده است که پیامبر خدا، حضرت محمد (ص)، در خطاب به دخترشان فرمودند: فاطمه! شاد باش که مهدی این امت از نسل ماست. همان کسی که مسیح پشت سر او نماز خواهند خواند.» و این جمله از زبان خاتم الانبیا، قطعیتی بر حضور حضرت عیسی در کنار امام زمان است.

در روایت معتبری از بحارالانوار آماه است که در زمان ظهور، امام عصر به حضرت عیسی می‌گوید: بیایید و بر ما در نماز امامت کنید. و پیامبر در پاسخ به ایشان می‌گویند: بعضی از شما بر بعضی دیگر امارت دارد و این عنایت خداوند نسبت به این امت است.

پس نماز عصر ظهور به امامت حضرت مهدی گزارده می‌شود و حضرت مسیح پشت سر ایشان الله اکبر نماز خود را سر خواهند داد،

و اعتراف پیامبر در روایت دلالت دارد بر برتری امت اسلامی و تسلیم مسیحیت و یهودیت در برابر اسلام و قرآن و آل بیت و شایستگی و افضلیت مهدی موعود بر رهبری کاروان مومنان. و در مسیحیت که نیز به بازگشت دوباره حضرت عیسی در جهت تکمیل برنامه نجات و صلح قطعی باور دارند و تمامی آنها معتقدند که در آخرالزمان نقطه پایان ظلم، ظهور است، پس باید به این موضوع پر اهمیت پرداخت که در سال‌های جدید میلادی در کنار شادی ولادت پیامبر خدا و یاد ایشان، نام مهدی بقیه الله که چشم مظلومان بی‌دفاع و دردهای بی‌صدا به حضور ایشان بنده است را باز بر زبان آورد و برای به بار نشستن خواسته دل‌های معتقدین به ظهور چه مسیحی و مسلمان و چه سنی و شیعه خواستار و طالب تعجیل در حضور ایشان باشیم.

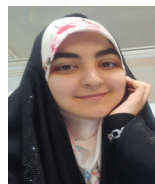
پس هر سال در جشن ولادت حضرت مسیح تا چه مقدار نام گرامی مهدی موعود که ظهورشان خبر دهند جهانی نیکو و بازگشت قطعی پیامبر خدا و دیدارشان با پیروان معتقدشان است به یادها و خاطرها آورده می‌شود و باید از خود به جد پرسید که ما در چند قدمی آن جمعیت مومن که رهبری‌اش امام مهدی است و در همراهی‌شان پیامبر اولوالعزم خدا حضرت عیسی قرار دارند ایستاده‌ایم و آیا همانی هستیم که پروردگار و رسولان الهی و حضرت مهدی می‌خواستند و می‌خواهند و آیا شرایط آنچنین که باید مطلوب و پسند آنان است و ما همه خوب می‌دانیم که ما را تمامی این چه و چراها و در هم خواهند کوبید و خواهند ساخت و چه ساختن‌هایی.

[پس از او، حضرت علی ابن موسی الرضا] فرزندش علی [بن محمد بن علی بن موسی الرضا(ع)] دوست و یاورم را سعادتمند کردم؛ او امانت دار وحی من خواهد بود؛ از صُلب او، حسن [بن علی بن محمد] را بر خواهم آورد که دعوت کننده مردم به راه خدا و نگاهبان علم الهی است. آنگاه [پس از او] حجت خویش را با آمدن فرزندش محمد که رحمت برای جهانیان است تکمیل خواهم نمود. قدرت و کمال موسوی، عظمت و نور عیسوی و صبر ایوب همه را در او می‌بینید؛ او در زمانی خواهد آمد که دوستان من خوار شده و چون مغولان و دیلمیان مشرک، سرافکننده گشته و به آتش کشیده می‌شوند، سرهای آنان به عنوان هدیه به اطراف و اکناف فرستاده می‌شود و ترسان و لرزان می‌شوند، زمین از خون آنان رنگین می‌شود و هلاکت و فریاد و شیون در بین زنانشان همه گیر می‌شود.

پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد (ص)، حدیث لوح.



# رفته سردار نفس تازه کند، برگردد...



## مهدیه سادات موسوی

پنجشنبه، ۲۳ شب:

ازخستگی، کارهایم را سریع انجام دادم تا به رختخواب بروم. ایام امتحانات بود و طبق برنامه‌ریزی که کرده بودم، پیش می‌رفتم تا برای امتحانات آماده شوم. شنبه امتحان ریاضی دارم و با دوستم که در درس ریاضی قوی بود، قرار گذاشتیم تا فردا صبح زود بیدار شویم و درس بخوانیم. موبایلم را برای ساعت هفت صبح تنظیم کردم و از خیر اینترنت گری آخر شب گذشته و خوابیدم.

جمعه، ۶ صبح:

خواب بودم و در خواب صدای محزون قاری قرآن مرا می‌برد به مجلس ختم یک عزیز از دست رفته. گویا کسی از نزدیکانم را از دست داده بودم. در خواب انگار دم گرفته بود. قبل از اینکه هشداری گوشه به صدا دربیاید، از خواب بیدار شدم. صدای قرآن اما هنوز به گوش می‌رسید.

انگار واقعا کسی را از دست داده بودیم. از اتاق بیرون آمدم و پدر و مادرم را دیدم که با چشمان اشکبار به تلویزیون خیره شده بودند. نگاهم به صفحه‌ی تلویزیون افتاد که اخبار بی‌وقفه‌ی متنی را زیرنویس می‌کرد و تصویری آشنا از یکی از سرداران سپاه را نشان میداد.

متن زیرنویس را به دقت خواندم که نوشته بود: ملت عزیز ایران، سردار بزرگ و پرافتخار اسلام آسمانی شد. دیشب ارواح طیبه شهیدان، روح مطهر قاسم سلیمانی را در آغوش گرفتند.

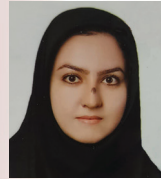
پرده‌ای از اشک جلوی چشمانم را گرفت. یخ کرده بودم. انگار تمام سرمای دی ماه به مغز استخوانم رسیده بود. صدای اخبارگو مدام در گوشم پیچیده می‌شد: ...سرباز ولایت و امت اسلام، سردار اسلام، انقلاب و ایران، حاج قاسم سلیمانی، بامداد امروز در حمله بالگردهای آمریکا در فرودگاه بغداد به شهادت رسید و به پاس اجر سالها مجاهدت‌های پر افتخار، به دیدار حق شتافت. نه این امکان نداشت! نمی‌خواستیم باور کنیم. مدام منتظر بودم تا کسی بگوید این خبر شایعه است ولی نبود... گویی خوابم تعبیر شده بود. نمی‌دانستم به کدام سو پناه ببرم. یعنی دیشب، دقیقا زمانی که با خیالی آسوده همه خواب بودیم، یتیم‌مان کرده بودند؟ تمام صفحات مجازی پر شده بود از عکس حاجی، فیلم‌هایش، صدایش، خنده‌هایش، آخ از خنده‌هایش...

به بیرون رفتم، همه در بهتی عمیق رفته بودند. جوانان محل بنر بزرگی از تصویر لبخند سردار را در میدان زده بودند. قلبمان فشرده شده بود از رفتنش. نماز جمعه را با اشک و بغض خواندیم. درس‌هایمان را هم...

ما ماندیم و بیتی از شاعر کرمانی شد که تسکینی بر قلب داغدارمان:

«رفته سردار نفس تازه کند برگردد، چون ظهور گل نرگس، به خدا نزدیک است»

# ای آرزوی هر شب احیای ما بیا



سهیلا رضایی

آسمان، چقدر امشب نزدیک است و پرستاره...

کافیست دست دراز کنی و ستاره خود را بجینی! دستت که بالا آمد، قطعا بی نصیب نخواهد ماند، چرا که در بزم عاشقانه‌ای بین عبد و معبود، تمام هستی هم گوش خواهد شد برای شنیدن آرزوی تو و معبود، خودش وعده داده که تو بخوان مرا تا اجابت کنم...

شب آرزوها... مگر زیباتر و آرامش بخش‌تر از این ترکیب هم می‌توان داشت؟! شب که خود پرده دار اسرار و رموز الهی است و آرزوهایی که دنیایمان را خواهند ساخت.

در سکوت و خلوت شب است که خود را خواهیم یافت، ما گمشدگانیم در این وادی سرگردانی! در هزار توی دنیای پر زرق و برق، هر چه بیشتر پیش می‌روییم، از مقصد دورتر می‌شویم، چون تنها چشم به زمین داریم و از نور هدایت آسمان روی برگردانده ایم.

جهان ما چقدر کوچک شده و انسان‌های آن چقدر زمینی

تمام جسم و جان و روحمان در غل و زنجیر این دنیای وانفسا اسیر شده

و توانی برای باز کردن بالهای پروازمان به آسمان باقی نگذاشته

ما که روزی خود، طائر عرش الهی بوده‌ایم، امروز، با خود چه کرده‌ایم که چنین از پا افتاده‌ایم؟

گناهان کوچک و بزرگ، پرده دلمان را آسوده کرده و بر قلبمان زنگار بسته

نام خدا و یاد او، گمشده زندگی امروز ماست!

پروردگارا! جهان ما، تاریک‌تر از هر زمان شده و دل‌هایمان سنگ‌تر از سنگ...

چقدر برایمان ملموس شده، این سخن گهربار حضرت رسول «ص» که در دوره آخرالزمان، حفظ دین، از نگه داشتن پاره آتشی در کف دست، دشوارتر است.

بارالها! از تو می‌خواهیم عمر آخرالزمانمان به سر آید و چشمانمان به ظهور منجی عالم روشن شود، و چه زیبا جهانی است با حضور او!

آرزوی اول و آخر ما، تنها تعجیل در فرج است، چرا که با تحقق آن، بر تعالی خواسته‌هایمان، جامه عمل می‌پوشاند.

مهدی‌جان! شاید خواست ما به تنهایی، چاره ساز نباشد، پس ای آرزوی همه امیدواران! عنایتی فرما برای ما آلودگان، شفاعتی کن تا جهانمان به حضور شما مزین شود.

آقای من! دلم آرامش می‌خواهد، یعنی شمارا...

در این شب خاص، خالصانه تو را می‌خوانیم و یک‌صدا، فریاد رهایی از این مرداب دنیا را سر می‌دهیم. ما

ای آرزوی هر شب احیای ما، بیا...

# جمعه های انتظار

---

ندبه های خالی از احساس یار  
یوسف زهرا ولی ظاهر نگشت  
اشک هم در همرفی بی تاب شد  
آری از دوری چه دلها پیر شد  
وعده دیدار مولا می رسید  
یا من ار جوهری بخوان، زاری بکن  
اشک را فرش قدوم یار کن  
با تمام روح و جان و طاقتت  
العجل مولا بخوان با دلهره  
کی شود پایان عصر انتظار  
جز فرج دیگر نشاید حاجتی  
خواهش هر بنده ای از کردگار

خسته ام از جمعه های انتظار  
روزها مان شب شد و عمری گذشت  
چشم من بر راه یارم خشک شد  
کاسه صبر همه لبریز شد  
کاش این هجران به آخر می رسید  
ای که دستت می رسد کاری بکن  
آه را با ناله و غم ساز کن  
در میان اشک و آه خواهشت  
با ملائک شوی یکی در زمزمه  
گو به رب انس و جان و ملک و دار  
در شب راز و نیاز و عاشقی  
دیدن رخسار همچون ماه یار

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْوَلِيِّ الْفَرَجِ